

پارادوکس های سیاست خارجی آمریکا در بحران سوریه

محمدصادق کوشکی^۱

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مجموعه کریمی

دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت - ۹۳/۰۳/۱۰ تاریخ تصویب ۹۳/۰۵/۱)

چکیده

از نگاه اغلب تحلیل‌گران، سیاست خارجی آمریکا در برابر جنگ داخلی سوریه بسیار منفعل کننده و ابهام آمیز بوده است. با آنکه بیش از چهار سال از شروع جنگ داخلی در سوریه می‌گذرد آمریکا نتوانسته موضعی قاطع در برابر این بحران اتخاذ کند و در مورد تسلیح تمام عیار مخالفان و یا حمله نظامی به سوریه مردد باقی مانده است. انفعالی که پیامد آن ناخشنودی برخی متحدان آمریکا مانند عربستان سعودی از سیاست های واشنگتن بود. ریشه این سردرگمی به استراتژی مبهم و نامشخص تیم سیاست خارجی آمریکا در رابطه با رویارویی با بیداری اسلامی مربوط بود و به طور کلی پیامد سردرگمی در سیاست خارجی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی عیان کرد. کاهش اعتبار و قدرت جهانی آمریکا از یک سو و تضعیف مناسبات واشنگتن با متحدانی همچون عربستان سعودی و اسرائیل در این رابطه قابل جمع بندی است.

واژگان کلیدی: بحران سوریه، آمریکا، واقع‌گرایی، بیداری اسلامی، نظام بین‌الملل

مقدمه

طولانی شدن جنگ داخلی سوریه و آغاز چهارمین سال از چرخه مداوم خشونت و خونریزی در این کشور عربی، سیاست خارجی ایالات متحده را با پرسش ها و سردرگمی لاینحلی روبرو کرده است. این سردرگمی بیش از آن که از آنجا نشأت بگیرد که بحران سوریه باید با چه پاسخ مشخصی از جانب واشنگتن مواجه شود برخاسته از این جاست که هنوز دشواره و مسئله انگیزی این بحران و پیامدهایش با خوانش و تعبیری منسجم و یک دست از سوی دستگاه تصمیم گیری سیاست خارجی آمریکا روبه رو نشده است. در این مقاله نخست به توضیح این مسئله می پردازیم که موضع گیری و ایفای نقش ایالات متحده در قبال بحران سوریه چه تحولی را پشت سر گذاشته است. شرح تغییر مواضع آمریکا در این ارتباط می تواند به خوبی نشان گر این مسئله باشد که دستگاه تصمیم گیری سیاست خارجی آمریکا بیش از آنکه پاسخی حاضر در برابر حوادث رخ داده در سوریه داشته باشد بسیار کند و آهسته عمل نموده و در برابر بازیگران منطقه ای مانند ایران، عربستان سعودی، ترکیه و قطر که کوشیدند به سرعت و با در دست گرفتن ابتکار عمل، بدل به بازیگر تعیین کننده در سرنوشت جنگ داخلی در سوریه گردند تصمیماتی واکنشی، متناقض، مقطعی و غیر روشن را در قبال مسائل مهم بحران سوریه و نظم منطقه ای و جهانی مرتبط با آن اتخاذ نمود.

سوال اصلی این مقاله آن است که موضع سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران سوریه چگونه قابل تبیین است؟ این سردرگمی در تصمیم گیری، در خصوص مسلح نمودن گروه های مخالف حکومت سوریه، حمله نظامی مستقیم به این کشور، اعمال فشار بر دولت های حامی خارجی بشار اسد و بالاخره مدیریت روابط میان گروه های مخالف حکومت سوریه و حامیان خارجی آنها همراه خود، پیامدها و سناریوهای بسیار مهمی برای بحران سوریه در برداشته و در سه سطح قابل بررسی است:

در پایین ترین و خرد ترین سطح، اقدامات آمریکا نه فقط در خاتمه دادن به بحران سوریه یا جهت دهی به آن به صورتی که در جهت منافع آمریکا باشد موفق عمل نکرد بلکه با تحلیل بردن توان گروه های مخالف، تقویت جریان های تروریستی و تندروی وابسته به القاعده، این بحران موجب احیای دوباره جنبش جهانی تروریسم بنیاد گرایی شده که آمریکا با سال ها

نبرد و صرف هزینه هایی گزاف، کوشیده بود آن را پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ ریشه کن یا مهار کند.

در سطحی منطقه ای، سردرگمی و واکنش های کند و حساب نشده آمریکا از سویی موجب پدید آمدن شکاف یا تشدید اختلافات میان متحدان واشنگتن در منطقه گردید و از سوی دیگر موجب شد تا از میزان اعتماد و اطمینان این متحدان به ایالات متحده به میزان زیادی کاسته شود و روی آوردن به ائتلاف ها و همکاری های گسترده تر درون منطقه ای یا بسط همکاری با قدرت های دیگر مانند فرانسه مورد توجه قرار گیرد. به علاوه دشمنان آمریکا مانند جمهوری اسلامی ایران با خاطری آسوده تر و اطمینانی بیشتر به اقدامات خود در رابطه با بحران سوریه ادامه دهند.

در نهایت و در سطح کلان و در مقیاس بین المللی، قدرت های بین المللی مانند روسیه و چین این تعلق و کندی و سردرگمی آمریکا در موضع گیری در برابر بحران سوریه را آشکارا نشانه ای از کسادی هژمونی و سیادت جهانی واشنگتن تعبیر می کنند.

سیاست خارجی ایالات متحده در برابر بیداری اسلامی

موج انقلابی که در اواخر سال ۲۰۱۰ از کشور تونس آغاز شد به سرعت به سراسر جهان عرب گسترش یافت و با نام بیداری اسلامی شناخته شد. اعتراضات گسترده مردمی از تونس به مصر و از آنجا به لیبی، یمن و بحرین امتداد یافت و حکومت های دیکتاتوری نظامی یا پادشاهی های استبدادی عربی را با خطر بی ثباتی و زوال رودررو ساخت. این موج انقلابی برای ایالات متحده از اساس یک تهدید غیرمنتظره محسوب می گردید. حاکمانی که دوستان و متحدان نزدیک آمریکا محسوب می شدند سقوط کرده یا بنیان حکومتشان سست گردیده بود. شرکای راهبردی نظم امنیتی که آمریکا معمار آن بود ساقط گشته یا در مسیر سقوط دست و پا می زدند. این نظم امنیتی که آمریکا پس از خاتمه جنگ سرد بر خاورمیانه حاکم ساخته بود چند محور عمده داشت:

۱- بسط و تعمیق شراکت راهبردی کشورهای دوست با آمریکا در تامین امنیت به ویژه در حوزه امنیت انرژی از طریق تداوم حضور نظامی ایالات متحده، فروش ها و همکاری های

تسلیماتی و نظامی.

۲- مهار قدرت دولت های متخاصم به ویژه جمهوری اسلامی ایران و متحدانش مانند سوریه، حزب الله و گروه های جهادی فلسطینی که با نام «محور مقاومت» شناخته می شدند.

۳- مبارزه با آنچه که از سوی آمریکا تروریسم خوانده می شد و حرکت های بنیاد گرایانه نظامی از سوی گروه های غیردولتی.

۴- پیشبرد روند صلح میان اعراب و اسرائیل به صورتی که با حل و فصل مسئله فلسطین از طریق تشکیل کشور مستقل فلسطینی، از سویی اسرائیل به عنوان مهم ترین متحد آمریکا در خاورمیانه مورد شناسایی و پذیرش رسمی کشورهای عربی قرار گیرد و از سوی دیگر با پیوند دادن اسرائیل و اعراب، قدرت بلوک دولت های متحد آمریکا در منطقه بیش از پیش استحکام یابد. (Lynch, 2011, 8-10).

بیداری اسلامی برای همه این اهداف واقعه ای مانند یک مصیبت بود، به طوری که حسنی مبارک شریک صلح با اسرائیل در مصر از قدرت برکنار شد و خطر روی کار آمدن اسلام گرایان به دغدغه واشنگتن بدل شد. عربستان سعودی در حالی که با قیام شهروندان شیعه خود روبه رو بود، برای سرکوب قیام مردم بحرین از آمریکا پشتیبانی همه جانبه می طلبید. در یمن عبدالله صالح که همکاری های وسیعی با آمریکا در مسائل گوناگون مانند مبارزه با القاعده و مهار قدرت شیعیان حوثی که با ایران پیوند داشتند کرده بود پس از حمله مسلحانه مخالفانش به کاخ او در صنعا با تنی مجروح به عربستان گریخت و به فرآیند انتقال قدرت تن در داد. قذافی که با کوتاه آمدن از مواضع ضدغربی اش می توانست الگویی از سازش برای دیگر حاکمان ضدغربی باشد قربانی دیگر بیداری اسلامی بود که با حمله نظامی مشترک ناتو و اتحادیه عرب از قدرت ساقط شد و در نهایت به هلاکت رسید. در عمان، اردن، مراکش و الجزایر نیز ناآرامی ها هرچند به میزان و شدتی کمتر برپا بود.

در این میان مهم ترین پرسش فراروی دستگاه تصمیم گیری سیاست خارجی آمریکا این بود که در برابر این تحول انقلابی، واشنگتن باید چه موضعی اتخاذ نماید؟ سیاست دو گانه سنتی و کلاسیکی که مفسران تاریخ سیاست خارجی آمریکا از زمان تئودور روزولت و وودرو ویلسون تاکنون در باره آن داد سخن سرداده بودند یعنی نزاع میان ایده آلیسم

آمریکایی که خوشبینانه هوادار بسط دموکراسی و ارزش های آزادی طلبانه در روابط بین الملل بود و واقع گرایی بدبینانه ای که نقد منافع ملی و امنیت جهانی را به نسبه آرمان گرایی ترجیح می داد دوباره سر برآورد. (کیسینجر، ۱۳۸۳، ج ۱، ۱۴-۱۲) برای آمریکا که پیشبرد دموکراسی در خاورمیانه به عنوان سپری در برابر افراط گرایی دینی، گرایش های ضد آمریکایی و احساسات پرشور مذهبی ضدمدرن در نظر گرفته می شد، بیداری اسلامی می توانست همچون نویدی برای انتخاب بدیلی غیر اسلام گرایانه یا پسا اسلام گرایانه باشد. مدلی که هم به دور از احساسات ضدآمریکایی و رادیکالیسم سیاسی به دنبال انقلاب باشد و هم بکوشد با در پیش گرفتن عقلانیت غربی، سودمندگرایی و عمل گرایی، نفی کننده مدل انقلابی جمهوری اسلامی در ایران و یا مدل های سلفی باشد که توسط القاعده یا بنیادگرایان اسلامی در الجزایر در دهه ۱۹۹۰ تبلیغ می شد.

به نظر می آید رویکردی که آمریکا در این دوره و با انتخاب شخص رئیس جمهور باراک اوباما برگزید، رویکرد بی طرفی فعال در برابر بیداری اسلامی بود. ایالات متحده به گونه ای متفاوت با متحدانش در خاورمیانه به مسئله می نگریست: آمریکا خود از روند دموکراتیک شدن در جهان عرب واهمه دارد. زیرا از سویی به احتمال قوی منتهی به قدرت گرفتن اسلام گرایان می گردد و از سوی دیگر، استفاده چندانی برای منافع آمریکا و اسرائیل (متحد اصلی اش در منطقه) در بلند مدت نخواهد داشت. حتی اگر حکومت های دموکراتیک در جهان عرب بر سر کار آیند به نظر نمی آید «روابط ویژه ای» با آمریکا یا اسرائیل برقرار کنند. اما از دید واشنگتن سرکوب همه جانبه نه تنها فایده ای نداشت و در نهایت به توفیقی دست نمی یافت بلکه هم منافع آمریکا را به حیات سست حکومت های دیکتاتوری عربی پیوند می زد و هم نفرت از ایالات متحده را بیشتر و چهره واشنگتن را مخدوش تر می ساخت. از این رو چاره ای جز در پیش گرفتن راهی که ظاهراً میانه روانه باشد نبود. این راه، ضرورت انجام اصلاحات دموکراتیک در کشورهای دارای حکومت دیکتاتوری، با رویکردی محتاطانه و بدون درگیر ساختن ایالات متحده به صورت مستقیم بود. بر این اساس آمریکا باید سیاست های خود در برابر تحولاتی مانند بیداری اسلامی را بر مبنای عدم مداخله مستقیم و اعمال تغییرات متناسب با تحولات سیاسی در هر کشور سازمان دهد. آمریکا در برابر این موج انقلابی رویکرد

بی طرفی را در پیش گرفته بود اما به دیکتاتورهای دوست خود تاکید می کرد که از آنها در برابر قیام مردمی هرگز پشتیبانی نمی کند و حتی ممکن است آنان را مورد تحریم هایی هرچند محدود قرار دهد.

این رویکرد سبب شد تا اختلافات شدیدی بر فضای رابطه واشنگتن با متحدانش حاکم گردد. نخستین مورد اختلاف پدید آمده میان دو طرف بر سر نحوه مواجهه با انقلاب مصر بود. آمریکا که دریافته بود حکومت مبارک ماندنی نیست خاتمه پشتیبانی خود از او را به وی اعلام کرد و از او خواست برای جلوگیری از بی ثباتی بیشتر در مصر، مهار سیر تحول سیاسی و آغاز فرآیند گذار استعفا کند. این اقدام آمریکا خشم عربستان سعودی و تا حدودی اسرائیل را برانگیخت که خواهان باقی ماندن مبارک در مسند قدرت به هر قیمت یا مقابله و مهار انقلاب در مصر بودند. (Teitelbaum, 2011, 2-3)

دومین مورد اختلاف با واشنگتن به نحوه مقابله با قیام مردم بحرین مربوط بود. آمریکا پس از آنکه سرکوب های رژیم آل خلیفه در برابر اعتراضات مسالمت آمیز مردمی به مرحله ای رسید که سکوت در برابر آن موجب تاثیرات منفی بر اعتبارش می گردید هر دو طرف (هم دولت و هم مخالفان) را دعوت به گفتگو کرد. برای مثال یک طرح آشتی از سوی جفری فلتمن، نماینده ویژه وزارت خارجه ایالات متحده برای خاورمیانه، ارائه گردید که مورد پذیرش مخالفان قرار گرفت اما آل خلیفه آن را رد کرد. از آن پس آمریکا هر از گاهی از نقض حقوق بشر در بحرین اظهار نارسندی کرد و بر رویکرد خود در قبال بحران یعنی حل آن از طریق گفتگوهای ملی تاکید نموده است. این مواضع آمریکا موجب خشم عربستان، امارات متحده عربی و بحرین گردیده است و حتی کار را به نزاع کلامی میان باراک اوباما و ملک عبدالله پادشاه عربستان کشاند. ملک عبدالله با تکرار این جمله که: «ما هرگز اجازه نمی دهیم حکومتی شیعی در بحرین بر سر کار بیاید، هرگز!» آمریکا را به عدم حمایت از متحدان خود و تقویت ایران متهم نمود. نقطه اوج این اختلافات زمانی بود که آمریکا حکومت آل خلیفه را در خصوص اقلام تسلیحاتی ضدشورش مورد تحریم قرار داد. این اقدام سبب تعمیق اختلاف میان آمریکا و متحدان عربی گردید. (Gause, 2011, 22-29)

مشکل آمریکا تنها محدود به رنجاندن متحدانش از سیاست های خود نبود بلکه به تفاوت ها و شکاف های پدید آمده میان متحدان آمریکا هم مربوط می شد. در حالی که عربستان و اسرائیل به شدت با هر گونه تحول انقلابی یا تغییر سیاسی در خاورمیانه مخالف بودند و از آن واگمه داشتند، ترکیه و قطر بدل به اصلی ترین پشتیبانان حرکت های انقلابی در خاورمیانه گشته بودند. پشتیبانی که هم جنبه معنوی و ایدئولوژیک داشت و هم جنبه رسانه ای، تبلیغاتی، سیاسی، مالی و نظامی. قطر در مورد انقلاب لیبی به صورت گسترده به حمایت از انقلابیون پرداخت و از طرف دیگر همراه با ترکیه در حمایت از جریان های پسا اسلام گرای حاکم شده در مصر و تونس وارد عمل گردید. همین مسائل سبب گردید تا به ویژه عربستان و متحدانش، اقدامات قطر و ترکیه را به مثابه رقابت جویی تنش زا در نظر بگیرند. (عارف نیا، ۱۳۸۱؛ ۱۰۴-۹۹)

علاوه بر این دو مورد یعنی ناهمخوانی های پدید آمده میان منافع آمریکا و متحدانش از یک سو و شکاف های ایجاد شده در روابط میان متحدان خاورمیانه ای و اشنگتن، باید به ناتوانی آمریکا از درگیری موثر در بحران های تازه سربر آورده در خاورمیانه نیز توجه داشت. این ناتوانی که حاصل از پیامدهای پرهزینه مداخله نظامی در عراق و جنگ طولانی در افغانستان بود، با مخالفت افکار عمومی در داخل آمریکا از یک سو و رهیافت جدیدی که باراک اوباما در پیش گرفته بود تکمیل و تشدید گردید. این رهیافت، بر کاستن از مداخله گری و قبول مسئولیت و هزینه از سوی آمریکا و در عوض بهره جستن هر چه بیشتر از توان و یاری متحدان برای حل مسائل و مشکلات بین المللی تاکید داشت. آمریکا دیگر به تنهایی وارد کارزاری بین المللی نمی شد یا نقش پیشرو را نداشت بلکه عضوی از ائتلاف بین المللی همچون دیگر اعضا البته متناسب با سهمی در خور توانایی و منافعش بود. (Clemons, 2013, 47-48) انعکاس این ناتوانی و بی میلی از مداخله را می توان به خوبی در جریان بحران لیبی مشاهده نمود. آمریکا در مقایسه با قطر یا فرانسه نقش چندانی مهمی در جریان حمایت از گروه های مخالف قذافی ایفا ننمود. در طول تصویب قطعنامه شورای امنیت برای مداخله نظامی در لیبی هم آمریکا جلودار نبود و چانه زنی ها برای تصویب قطعنامه در شورای امنیت بیشتر توسط فرانسه و بریتانیا انجام گرفت. (Slessor, 2013, 31-34 و Johnson and Mueen, 2012, 1-6) با آغاز عملیات نظامی هم

وضعیت مشابهی رخ داد: آمریکا اندک زمانی پس از آغاز بمباران هوایی لیبی، نیروهایش را عقب کشید و دیگر در عملیات شرکت نکرد و تنها نقش نظارتی و اطلاعاتی را ایفا کرد. این عدم حضور نظامی آمریکا در بحران لیبی، از عوامل اصلی به طول انجامیدن این مناقشه برای هفت ماه بود و در نهایت بریتانیا و فرانسه با زحمت بسیار موفق به ساقط کردن قذافی شدند. با چنین پیش زمینه استراتژیکی بود که باید تصمیم گیری و رفتار سیاست خارجی آمریکا در برابر بحران سوریه را درک کرد. تصمیم گیری و رفتاری که برآمده از ترکیب شدن سه عامل بود: تناقض میان خوشبینی و ایده آلیسمی که به «امکان ها» و «احتمالات» مثبت نظر داشت با واقع گرایی و بدبینی که نمی خواست منافع ایالات متحده را به خطر بیافکند؛ تناقضات میان منافع آمریکا و متحدانش از یک سو و تناقض در درون مجموعه متحدان آمریکا و بالاخره ناتوانی ها و بی میلی در ابتکار عمل در مسائل جهانی به ویژه در خصوص خاورمیانه و جهان عرب به سبب کاهش قدرت آمریکا و ناکامی های حاصل یک دهه مداخله گرایی فعالانه بین المللی.

تکوین مواضع آمریکا در قبال بحران سوریه

موضع آمریکا نسبت به تغییرات گام به گام اما سریعی که بحران سوریه پشت سر گذاشت بسیار کند دچار تحول شد و به علاوه همواره صورت و شکل غیر قاطع خود را حفظ کرد. با شرحی از تحولاتی که بحران سوریه پشت سر نهاد می توان این مسئله را به خوبی دریافت و تصدیق نمود.

جو سوریه متأثر از ناآرامی های سیاسی در تونس، مصر و لیبی بود به طوری که گروه کثیری از مردم این کشور دست به اعتراض علیه حکومت بشار اسد زدند. مفسران آمریکایی معتقدند که حکومت دیکتاتوری اسد با کودتای نظامی بر سر کارآمده و در آن اقلیتی علوی بر اکثریتی سنی حکمرانی می نمایند. حاکم پیشین فرزندش را بدون اعطای هیچ نقشی به مردم به جانشینی خود منصوب کرده بود و مهم تر اینکه فقدان آزادی سیاسی و حکومت قانون وجه بارز این حکومت بود. در کنار همه این موارد، سنت تاریخی نیرومندی از مبارزه سیاسی مسلحانه علیه رژیم بعث سوریه وجود داشت که یک نمونه آن قیام گسترده اخوان

المسلمین در ۱۹۸۲ بود که با کشته شدن هزاران تن سرکوب شد. هنگامی که اعتراضات مردمی و مسالمت آمیز در سوریه در مارس ۲۰۱۱ آغاز شد، پلیس و دستگاه امنیتی سوریه به صورتی خشن با آن برخورد کردند. کشته شدن تعداد قابل توجهی از معترضان در کنار بازداشت های جمعی و عدم واکنش اصلاح طلبانه از سوی حکومت بر خشم و تندروی معترضان افزود. در این میان حمایت ها و تشویق های کشورهای عربی مانند قطر و عربستان که معترضین را به پیروی از ملل اعتراضی لیبی یعنی قهر مسلحانه تشویق می کردند. عدم وجود سابقه و سنت مبارزه سیاسی مسالمت آمیز و بی فایده به نظر رسیدن مبارزه بدون خشونت و سکوت در برابر اعمال خشونت های نیروهای امنیتی دولتی، سرانجام سیر وقایع سوریه را به سرعت به سمت و سوی مسلحانه کشاند. واقعه جسر الشغور در ژوئن ۲۰۱۱ که در آن مخالفین با اجرای کمیسی علیه نیروهای ارتش، جمع بزرگی از آنان را کشتند را باید طلیعه مبارزه مسلحانه مخالفان در سوریه دانست. (Jenkins, 2014, 4-5)

در این مرحله واکنش آمریکا فراتر از محکومیت اقدامات دولت سوریه نبود. آمریکا به هیچ وجه حکومت بشار اسد را شایسته نمی دانست. اسد اصلی ترین متحد ایران در منطقه، کمک رسان و پشتیبان حزب الله در جنگ علیه اسرائیل، یکی از موانع تحقق صلح اعراب و اسرائیل و بار و یاور مقاومت اسلامی فلسطین حماس و جهاد اسلامی بود. (Samii, 2008, 32-33) افزون بر آن مداخلات اسد در لبنان و عراق و نیز پیوندهای نظامی اش با روسیه (به شکل اعطای پایگاه نظامی به نیروی دریایی روسیه در طرطوس) دلیلی برای عدم خوشحالی از سقوط اسد باقی نگذاشته بود. به علاوه در خطر سقوط قرار گرفتن سوریه به منزله ضربه ای بسیار مهلک بر قدرت منطقه ای جمهوری اسلامی ایران بود. (پرتو، ۱۳۹۰، ۱۸۲-۱۸۰) با این وجود ایالات متحده بدون آنکه تحرک موثرتری از اقدامات تبلیغی در حمایت از مخالفان صورت دهد تصمیم به نظاره صرف تحولات سوریه گرفته بود و میدان سوریه را به ترکانازی متحدان منطقه ای یعنی عربستان سعودی، قطر و ترکیه واگذار نمود. این اقدام از سویی موجب شد تا سوریه به عرصه ای برای رقابت میان دولت ها با یکدیگر بدل گردد و در این مسیر حتی نیروهای اپوزوسیون سوریه قربانی رقابت های این کشورها به ویژه رقابت میان قطر و عربستان شوند و از سوی دیگر هماهنگی و انسجام میان این نیروها از میان برود. (Martini, 2013, 10-15) و نیز

(Ottaway, 2013)

برای آمریکا این تحرک کند و عدم رهبری تحولات مرتبط با سوریه با یک بهانه و توجیه هم همراه بود: اینکه اپوزوسیون سوریه چه کسانی هستند؛ چه اهدافی دارند و موضعشان نسبت به آمریکا چیست؟ این مسئله در کنار رهبری نامشخص و اختلافات حل نشدنی میان نیروهای مخالف حکومت سوریه، بر مشکل آمریکا در قبال بحران سوریه افزوده بود. (Sayigh, 2013, 2)

با تداوم بحران سوریه به تدریج تعداد قابل توجهی از نیروهای القاعده و دیگر گروه های سلفی و تندرو که آمریکا آنان را دشمنان و تهدیداتی بسیار جدی برای خود محسوب می نمود روانه سوریه شدند تا آنجا که سوریه به افغانستانی همچون سال های دهه ۱۹۸۰ و آهن ربایی برای جذب جریان های جهادی تندرو بدل گردید. نه فقط جبهه النصره به عنوان نامدارترین این گروه ها بیعت خود را با القاعده اعلام نمود، بلکه گروه های بزرگی از افراد سازمان های تروریستی از قفقاز و افغانستان گرفته تا کشورهای عربی و اروپا روانه سوریه گشتند. تشکیل گروه دولت اسلامی عراق و شام یا داعش پرده دیگری بر وخامت بحران سوریه گشود. (O'Bagy, 2012 یا Holliday, 2012) به طوری که بر ادعاهای بشار اسد مبنی بر اینکه در حال جنگ با تروریسم خارجی است مشروعیت می داد. (Jenkins, 2013, 6)

در این مرحله آنچه مورد توجه آمریکا بود سیاست تداوم جنگ سوریه بود. در ظاهر دو دسته از دشمنان آمریکا به جان هم افتاده بودند: از یک سو تروریسم جهانی تکفیری، القاعده و انشعابات آن که آمریکا سال ها با آن در حال نبرد بود و از سوی دیگر سوریه و متحدانش ایران و حزب الله. روند تداوم جنگ داخلی در سوریه توان هر دو گروه را تحلیل می برد و از مخاطرات و ماجراجویی های آتی شان می کاست. توجیه آمریکا در اعطای کمک نظامی به اپوزسیون سوریه در همین جا نهفته بود که ممکن است این کمک ها به دست گروه های تروریستی بیافتد. با این حال آمریکا برای متوازن نگاه داشتن صحنه نبرد، دو رویکرد توأمان را در پیش گرفت: نخست فشار سیاسی به حکومت سوریه به ویژه تهدید دولت سوریه به کاربرد سلاح شیمیایی علیه مخالفان، گزینه ای که از سوی اوباما به عنوان خط قرمز آمریکا مطرح گردید و دوم؛ ارسال کمک های مالی و حتی نظامی غیر کشنده^۱ برای مخالفان، ارائه

^۱ منظور تجهیزات نظامی است که به کسی آسیب نمی زند اما به هر رو نظامی است و می وان بسیار کارآمد باشد؛ شامل جلیقه ها و کلاه های ضدگلوله؛ دوربین های نظامی و دید در شب؛ بی سیم و تجهیزات مخابراتی؛ امکانات صداوی مجروحین و تجهیزات مشابه.

کمک های اطلاعاتی برای آنها و در کنار آنها و به گونه ای متناقض منع دولت های حامی آنها یعنی عربستان و قطر از تحویل غیرقابل کنترل سلاح های حساس به نیروهایی که وفاداری یا کنترلشان مشکوک بود زیرا این سلاح ها (به ویژه موشک های ضدتانک پیشرفته و موشک های دستی ضد هوایی) ممکن بود علیه اسرائیل به کار روند. آمریکا ضمن منع تحول سلاح های آمریکایی به اپوزوسیون، حامیان آنان را وادار کرد تا رو به منابع قاچاق از اروپای شرقی برای تامین تسلیحات بیاورند.

گذر زمان نشان داد که بشار اسد به هیچ وجه قصد کوتاه آمدن از قدرت را ندارد. قدرت نظامی او هرچند به شدت آسیب دیده بود اما همچنان استوار و کارآمد بود و با حمایت های ایران و حزب الله بازسازی می شد. به تدریج مشخص شد که بدون مداخله نظامی به هیچ وجه امکان سقوط بشار اسد متصور نیست. (Stepanova, 2012) از دیدگاه متحدان آمریکا به ویژه عربستان و قطر، آمریکا با تردید و از دست دادن زمان، به بشار اسد و ایران فرصت تقویت مواضع خود را می داد. در این مرحله تیم سیاست خارجی آمریکا کوشش نمود دو مسیر موازی جدید برای بحران سوریه را دنبال کند. تلاش های پیشین برای طرح مسئله سوریه در شورای امنیت به واسطه حمایت های روسیه و تا حدی چین از بشار اسد شکست خورده بود. نه تنها مجوزی برای مداخله نظامی در سوریه صادر نشده بود بلکه حتی تحریم نظامی بین المللی مستند به قطعنامه شورای هم علیه رژیم سوریه اعمال نگردیده بود. این بار آمریکا کوشید تا با استناد به کاربرد سلاح شیمیایی از سوی دولت سوریه دست به حمله نظامی علیه این کشور بزند.

سوریه سومین دارنده سلاح های شیمیایی در جهان بود و به علاوه این کشور کنوانسیون امحاء سلاح های شیمیایی را امضا نکرده و به آن پای بند نبود. در ۲۳ دسامبر ۲۰۱۲ الجزیره گزارش های تایید نشده ای در خصوص یک حمله با گاز های سمی که منجر به کشته شدن هفت غیرنظامی در شهر البیدا در حومه حمص که تحت کنترل شورشیان بود منتشر نمود. کمتر از یک ماه بعد یک شبکه خبری آمریکایی گزارشی مبنی بر کاربرد عامل ۱۵ توسط دولت سوریه علیه مخالفان منتشر نمود. کاخ سفید بلافاصله اعلام نمود که این گزارش با اطلاعاتی که ایالات متحده از برنامه سلاح های شیمیایی سوریه دارد ناهمخوان است. در ۱۹

مارس ۲۰۱۳ گزارشات جدیدی مبنی بر اصابت یک موشک اسکاد حامل سلاح شیمیایی به شهر خان العسل در حومه حلب و شهر العتبه در حومه دمشق منتشر شد. دولت و مخالفان یکدیگر را متهم به انجام حمله کردند. یک سخنگوی ارتش آزاد سوریه این مناطق را تحت کنترل مخالفان اعلام نمود. در حالی که تصاویری که رویترز از قربانیان و صحنه حمله منتشر ساخته بود نشان می داد که سربازانی که لباس ارتش سوریه را پوشیده اند به قربانیان کمک می کنند. ایالات متحده موضعی مبهم در این خصوص گرفت و هیچ طرفی را مسئول اعلام نکرد و کماکان بر استعاره خط قرمز و بودن همه گزینه ها بر روی میز تاکید کرد.

در حالی که دولت روسیه به روشنی معارضان را به کاربرد سلاح شیمیایی متهم کرد. مدتی بعد فردی با نام زهیر الساکت که مدعی بود یک ژنرال ارتش سوریه از شاخه سلاح شیمیایی است عنوان نمود که وی برای کاربرد سلاح شیمیایی علیه مخالفان دستور داشته است اما با نافرمانی سلاح شیمیایی را در آب های منطقه جاول غرق نموده است. در ۱۳ آوریل ۲۰۱۳ تایمز گزارش داد که دانشمندان نظامی بریتانیا از طریق آزمایش خاک سوریه که به خارج از این کشور منتقل شده بود شواهد متقنی از کاربرد سلاح شیمیایی از سوی دولت را یافته اند. در ۲۳ آوریل ۲۰۱۳ نیویورک تایمز چنین گزارش داد که بریتانیا و فرانسه با ارسال نامه محرمانه ای به دبیرکل سازمان ملل ادعای یافتن شواهد متقنی از کاربرد سلاح شیمیایی توسط دولت سوریه را مطرح کرده اند. مطابق با این ادعاها، سلاح شیمیایی توسط دولت علیه مخالفان در حلب، حمص و احتمالاً حومه دمشق به کار رفته است. در ۲۵ آوریل ۲۰۱۳ ایالات متحده در برآوردی اطلاعاتی دولت بشار اسد را متهم به استفاده از سلاح شیمیایی به ویژه گاز سارین نمود. گرچه کاخ سفید در خصوص این گزارش نیاز آن به تحقیقات بیشتر را عنوان نمود. سازمان ملل خواستار ارسال بازرسانی برای تحقیق به داخل سوریه شد. دولت سوریه خواستار مستقل بودن بازرسان از آمریکا، بریتانیا، فرانسه و کشورهای اتحادیه عرب شد و این موضع مورد حمایت دولت روسیه نیز قرار گرفت که بازرسان معرفی شده را مدرک ساز و جاسوس و مامور معرفی نمود. دولت سوریه خواهان انجام تحقیق از سوی بازرسان روسی و چینی به عنوان دو عضو شورای امنیت گردید. جفری فلتمن هماهنگ کننده امور دبیرکل سازمان ملل در مسائل سیاسی دولت سوریه را به عدم همکاری متهم نمود اما عنوان داشت که علی رغم این عدم

همکاری و کارشنکی تحقیقات مفصل انجام گرفته و همچنان ادامه خواهد یافت. در ۲۹ آوریل ۲۰۱۳ حمله شیمیایی دیگری در سراقب گزارش شد که به کشته شدن ۲ تن و زخمی شدن ۱۳ تن دیگر منجر شد. مجروحان برای آزمایش بیشتر به ترکیه منتقل شدند. در ۵ می ۲۰۱۳ پزشکان ترکیه اعلام نمودند که هیچ نشانه ای از کاربرد سارین در خون قربانیان نیافته اند. در همین زمان کارلادل پونته یکی از افراد کمیسیون تحقیق با شجاعت اعلام نمود که معارضان دولت سوریه بوده اند که از عوامل شیمیایی در حمله به مردم و سربازان استفاده کرده اند و عامل مورد استفاده سارین بوده است. سازمان ملل بلافاصله اظهارات دل پونته را رد کرد. کاربرد سلاح شیمیایی در نبرد نظامی در سوریه برای دولت بشار اسد فایده نظامی چندانی ندارد. هر گونه کاربردی از این دست تنها باعث آسیب دیدن شدید غیرنظامیان می شود و هزینه و فایده آن به هیچ وجه از نظر تحولات میدانی نبرد به صرف نیروهای دولتی نیست. به علاوه دولت سوریه یقین دارد که در صورت کاربرد سلاح شیمیایی بلافاصله مورد حمله نظامی ایالات متحده و متحدانش قرار می گیرد. حمله ای که از سوی ایالات متحده و ایالات بر خوردار است و از سوی دیگر طومار عمر حکومت را روزهای کمتر از تعداد انگشتان دو دست در هم می پیچد. به طور کلی می توان چنین استنباط نمود که کاربرد سلاح شیمیایی توسط نیروهای دولتی نه فقط هیچ فایده نظامی ندارد و آماده سازی انجام آن در برهه کنونی بی حاصل است بلکه از نظر سیاسی و استراتژیک موجب باخت سریع جنگ خواهد شد. (کسمائی زاده، ۱۳۹۲، ۵۶-۵۵) با روشن شدن بیشتر اطلاعات و ارائه طرح خلع سلاح شیمیایی سوریه، سرانجام آمریکا که قصد داشت بدون مجوز شورای امنیت به سوریه حمله کند در موضع ضعف قرار گرفته و منصرف شد.

آمریکا در سطح دوم تلاش کرد تا روند مسلح کردن مخالفان سوریه به تجهیزات جنگی آمریکایی را آغاز کند. با این وجود این اقدام وارد چنان راه پر پیچ و خم و طولانی مدتی میان کاخ سفید و کنگره گردید که چندان نتیجه ای را موجب نشد. نمایندگان کنگره همچنان به شدت مخالف مسلح کردن مخالفان دولت سوریه به سلاح های پیشرفته آمریکایی مانند موشک ضد هوایی استینگر یا موشک ضدتانک جاولین یا تاو بودند. تنها مورد جدی انتقال سلاح به مخالفان، در ۲۲ اوت ۲۰۱۲ رخ داد زمانی که سیبا تعداد تنها ۱۴ فروند موشک

استینگر را به آنان انتقال داد. (Global Research, 2012) از آن پس تحت فشار سنگین کنگره چنین اقداماتی به تعلیق درآمد تا آنکه سرانجام در اوایل سال جاری میلادی کنگره به صورتی مخفیانه مجوز انتقال سلاح های آمریکایی و پیشرفته به مخالفان سوری میانه رو را صادر کرد. طولانی شدن بحران سوریه که زمانی برای آمریکا مطلوب می نمود با قدرت گرفتن گروه های تروریستی همچون داعش یا النصره و تضعیف گروه های میانه رو مانند ارتش آزاد و تقویت هرچه بیشتر نقش گروه های سلفی و اسلام گرایی مانند جبهه اسلامی و احرار الشام به یک تهدید بدل شد. از طرف دیگر دولت سوریه توانست در سال ۲۰۱۳ با ضدحملاتی مداوم، شکست هایی سنگین به مخالفین تحمیل کند و آنان را در تنگنا قرار دهد. از طرف دیگر ناآرامی های سوریه به لبنان و عراق بسط یافت و میان متحدان آمریکا و بازیگران کلیدی بحران سوریه یعنی عربستان، ترکیه و قطر چنان شکافی پدید آمد که شیرازه ائتلاف ضدسوری را از هم پاشیده نمود. در عوض آمریکا کوشید با برخی کوشش های دیپلماتیک از طریق گفتگوهای ژنو میان دولت و مخالفان دولت سوریه گریزی از بن بست نظامی در سوریه بیابد. گریزی که به سرعت با شکست مواجه شد. این وضعیت کلی است که پس از چهار سال سیاست خارجی آمریکا در خصوص بحران سوریه در برابر خود می بیند.

داعش پیاده نظام آمریکا در حمله به سوریه

آمریکا محیط امنیتی ایران و جغرافیای آن را ناآرام و حساس می خواهند. از این رو بحرانی بودن وضع امنیتی سوریه برای آمریکایی ها «بسیار مطلوب» تلقی می شود. از بسوی دیگر مسئله محوری آمریکا خود جبهه مقاومت است نه تروریسمی که آرامش آن را نشانه رفته است. از نظر این محور تا زمانی که جبهه مقاومت با محوریت جمهوری اسلامی بخش عمده تحرکات و تحولات منطقه را به خود اختصاص داده، خطرناک است و به همین میزان محور آمریکا در منطقه با بحران بزرگی مواجه شده که به اختصار بدان می پردازیم.

۱- روند تحولات منطقه غرب آسیا تا آنجا که به کشورهای مسلمان آن برمی گردد، دست کم طی دو دهه گذشته با منافع و سیاست های «محور آمریکا» بطور جدی منافات داشته است و چشم اندازها نیز بیانگر آن است که این روند در حال گسترش است. آمریکا

می‌داند که اتصال سرزمینی از غرب پاکستان و افغانستان تا غرب لبنان و فلسطین حول محور جمهوری اسلامی ایران، جبهه‌ای منسجم پدید آورده است و این در حالی است که تحولات در شبه جزیره عربستان بیانگر آن است که محور آمریکا قادر به مدیریت تحولات در این حوزه نیست و اقدامات آنان اگر مؤثر هم باشد به شکل تسکین موقت یک زخم مزمن است. نمونه آن را می‌توان در دوام دو ساله طرح عربی موسوم به «مبادره خلیجی» ناظر بر حفظ رژیم علی‌عبدالله صالح در یمن ملاحظه کرد کما اینکه حفظ رژیم آل‌خلیفه در بحرین با استفاده از نیروی نظامی عربستان نیز از حد یک مسکن فراتر نمی‌رود. آمریکا برای برون‌رفت از این وضعیت ضمن آنکه برای تضعیف هر کدام از اضلاع جبهه مقاومت برنامه‌ای در نظر گرفته است، از هم گسیختن جبهه مقاومت و به عبارتی جدا کردن یکی از حلقه‌های میانی آن را بعنوان یک هدف بنیادی دنبال کرده و گمان می‌کند چنین اتفاقی روند پیروزمندانه جبهه مقاومت را متوقف و سپس زمینه از بین بردن اجزاء آن را فراهم می‌کند از این روست که طی حدود ۱۰ سال گذشته، بحران از جغرافیای مقاومت جدا نشده است. یک روز جنگ علیه حزب‌الله لبنان، یک روز جنگ علیه مقاومت فلسطین، یک روز جنگ برای اسقاط دولت سوریه و یک روز جنگ برای اسقاط دولت عراق و امروز دوباره شاهد زمینه‌سازی برای کشاندن جنگ به سوریه هستیم. با این وصف کاملاً واضح است که مسئله «محور آمریکا» جبهه مقاومت و از هم گسیختن اضلاع آن است و البته هر بار ذیل نامی جدید دنبال می‌شود.

۲- آمریکا و داعش در سوریه به ساقط کردن دولت سوریه و از بین بردن ارتش آن نظر دارند. لذا میان اقدامات آمریکا در حمله هوایی به بخش‌هایی از سرزمین سوریه و اشغال همین بخش‌ها توسط «داعش» اختلاف وجود ندارد همانطور که درباره ناکافی بودن این اقدامات و تلاش برای کشاندن دامنه درگیری به دمشق هم میان آمریکا و داعش اختلافی وجود ندارد. در حالی که آمریکایی‌ها با صراحت می‌گویند عربستان، قطر و امارات تامین مالی و تسلیحاتی داعش را برعهده داشته‌اند، اعلام می‌کنند که در ائتلاف بر ضد سوریه با محوریت آمریکا، کشورهای عربستان، قطر و امارات کنار آمریکا حضور دارند. بنابراین باید به اقدامات آمریکا علیه مناطقی در «رقه» و «حلب» به عنوان یک مانور و آماده‌سازی عملیات علیه دمشق نگاه کرد. آمریکا در این مرحله در حال عادی‌سازی اقدامات نظامی در سوریه است و در مرحله

بعدی هجوم سنگینی را متوجه دمشق خواهد کرد.

آمریکایی‌ها مطرح نموده اند که نیروی زمینی به سوریه اعزام نخواهند کرد و اقدامات زمینی در این کشور به نیروهای داخلی سوریه واگذار می‌شود. این که آمریکایی‌ها برنامه‌ای برای ورود زمینی به سوریه ندارند، قابل تامل فراوان است. یکی از دلایل آن این می‌تواند باشد که ارتش سوریه حامی جدی دولتی است و از آن در برابر آمریکا و داعش دفاع کامل می‌کند. در این میان آمریکایی‌ها وانمود می‌کنند که این نیروهای زمینی همان «ارتش آزاد» و نیروهای جدیدی است که در حال تربیت و آماده‌سازی آنان در عربستان هستند. ایده ارتش آزاد فرمولی بود که آمریکایی‌ها در سال ۲۰۱۲ مطرح کردند و هدف آن این بود که ارتش سوریه را از این طریق از هم بپاشند از این رو با پرداخت مبالغ سنگینی که گاهی به ۱۲ برابر حقوق ماهیانه نظامیان سوری می‌رسید، تلاش کردند که نظامیان را از ارتش سوریه جدا کرده و در یک سازماندهی جدید رودرروی حکومت سوریه قرار دهند اما در عمل این ایده به جایی نرسید. در آن زمان ارتش سوریه حدود ۳۵۰ هزار عضو داشت اما پس از یک سال تلاش محور آمریکا، تعداد افرادی که از این ارتش جدا شدند به ۵۰ هزار نفر هم نرسید این در حالی بود که از این تعداد کمتر از ۱۰ هزار نفر به عضویت ارتش آزاد درآمدند. نیروهایی که از ارتش سوریه جدا شدند عمدتاً تمایلی به جنگیدن نداشتند از این رو از ارتش جدا شدند، به ارتش آزاد هم نپیوستند. ارتش آزاد که در ترکیه سازماندهی و تجهیز می‌شدند در سال ۲۰۱۲ حضور متوسطی در استان ریف دمشق، استان شمالی ادلب و استان حلب پیدا کردند اما با شکل‌گیری جبهه‌النصره که مستقلاً از سوی عربستان راه‌اندازی شد، ارتش آزاد از اوائل سال ۲۰۱۳ به حاشیه رفت.

امروز در سوریه آن نیرویی که تحرک دارد و می‌تواند تا حدی یک تهدید امنیتی علیه نظام سوریه باشد، داعش است که بطور عملی بخش‌های عمده‌ای از دو استان «دیرالزور» و «رقه» را در سوریه در دست دارد. کما اینکه این سازمان بخش‌های عمده‌ای از سه استان غربی عراق را در سیطره دارد. مجموعه سرزمین تحت اشغال آنان در سوریه به حدود ۳۰۰ هزار کیلومتر مربع می‌رسد.

با توجه به آنچه گفته شد منظور آمریکا از نیروی زمینی سوری مشخص می‌شود. اگر

این ۳ گزاره که ۱- ارتش آزاد استقرار زمینی و نیرویی چندانی ندارد ۲- هدف اعلامی آمریکا درباره نظام سوریه جز از طریق نیروهایی در روی زمین به جایی نمی‌رسد ۳- آمریکا و عرب‌های متحد آن قصد ورود نیروی زمینی به سوریه ندارند، را در کنار هم قرار دهیم به وضوح در می‌یابیم که آمریکا فقط می‌تواند به داعش تکیه کند. آمریکایی‌ها قبل از شروع برنامه نظامی علیه سوریه با سران داعش به توافق رسیده‌اند و در صدد هستند که از طریق اقدام نظامی مشترک پایتخت، سوریه را به تصرف خود درآورند. وزیر دفاع آمریکا با صراحت اعلام کرده است که اگر دولت سوریه به هواپیماهای مهاجم آمریکا واکنش عملیاتی نشان دهد، ارتش آمریکا تمام زیرساخت‌های نظامی سوریه را هدف قرار می‌دهد. آنان برای عبور دادن داعش از رقه و دیرالزور به سمت دمشق و نیز برای عبور دادن این نیروها در مناطق جنوبی سوریه به سمت دمشق، به زیرساخت‌های نظامی سوریه حمله خواهند کرد چرا که بدون انهدام زیرساخت‌های لجستیکی و انسانی ارتش و نیروهای مقاومت سوریه، عبور نیروهای داعش و رسیدن به دمشق ممکن نیست.

۴- عملیات زمینی علیه دمشق مستلزم همراهی ترکیه است و بدون همراهی این کشور، ائتلاف آمریکا و داعش نمی‌تواند به نتیجه برسد بنابراین به نظر می‌آید آمریکایی‌ها با دولت آنکارا و داعش توافق کرده باشند. در عین حال طبع دولتمردان آنکارا و شخص اردوغان و نیز تجربه سه سال اخیر آنان، نوعی احتیاط و پرهیز از شتاب‌زدگی را به آنان دیکته می‌کند. (افکارنیوز، ۱۳۹۳/۷/۵)

قدرت جبهه مقاومت در روی زمین از قدرت آمریکا و متحدان آن بیشتر است دلیل آن پیروزی این جبهه در تمام جنگ‌هایی است که طی سالهای اخیر در منطقه روی داده است از سوی دیگر پیروزی درخشان در عملیات‌های القصیر و یبرود در سوریه و عملیات‌های امرلی و العظیم در عراق نشان می‌دهد که قدرت جبهه مقاومت از جبهه تروریست‌ها بیشتر است. بنابراین می‌توان گفت که اقدامات آمریکا ممکن است لطمه‌ها و آسیب‌هایی را متوجه جبهه مقاومت نماید اما در این معرکه، جبهه مقاومت حتما بر «محور آمریکا» غلبه خواهد کرد و اسد قوی‌تر از گذشته در صحنه تحولات منطقه حضور پیدا خواهد کرد. (کیهان، ۱۳۹۳: ۱-۲)

تحلیل پیامدهای سیاست خارجی آمریکا در برابر بحران سوریه

سیاست خارجی آمریکا در برابر بحران سوریه خود را در قالب چند شاخص کلی «محافظة کاری و احتیاط»، «ایفای نقش غیرمستقیم، پرهیز از مداخله گری و خودداری از ایفای نقش رهبری» و سیاست بطئی و ائتلاف وقت نشان می دهد. این رویکرد در سه سطح خرد یعنی محدود به مورد بحران سوریه، سطح میانی یعنی در رابطه با منطقه خاورمیانه و سطح کلان یعنی در رابطه با جایگاه آمریکا در نظام بین المللی، پیامدهای قابل توجهی در برداشته است. اهداف آمریکا در طول بحران سوریه به صورتی مداوم در حال تغییر بود و صورتی بی ثبات داشت: آمریکا حامی سقوط بشار اسد بود اما نه خواهان مداخله نظامی بدون مجوز بین المللی بود و نه خواهان تسلیح بدون کوچکترین بی احتیاطی مخالفان دولت سوریه؛ نه قصد داشت رهبری کشورهای دشمن نظام سوریه را در دست بگیرد و قدرت آنان را یک کاسه و منسجم کند و نه آنکه یارای آن را داشت تا میان آنان تشریک مساعی لازم را پدید آورد. از طرفی خواهان خاتمه خونریزی و ناامنی در سوریه بود زیرا ممکن بود ناامنی های حاصل از آن دامنگیر سراسر منطقه شود و از طرف دیگر از طولانی شدن بحران و مصروف شدن سوریه، حزب الله، ایران و القاعده در جایی به جز علیه آمریکا و اسرائیل و منافعش خوشنود بود. به این همه باید تناقضات درونی دستگاه حاکمه آمریکا را هم اضافه نمود. در حالی که سیا و وزارت خارجه از رویکرد فعال تر در مورد سوریه حمایت می کردند، پنتاگون و مشاوران کاخ سفید نگرشی به کلی منفی به مداخله نظامی در سوریه داشتند. در درون اعضای کنگره هم مناقشه و اختلاف در این خصوص بسیار زیاد بود. (پرتو، پیشین، ۱۹۰) هنگامی که هدف مشخصی برای یک سیاست خارجی وجود نداشته باشد آن سیاست خارجی با انبوهه ای از تناقض و سردرگمی رودررو خواهد بود. آمریکا هم از این قاعده مستثنی نبود. حمایت از حمله نظامی به سوریه با بی میلی به آن همراه بود، تصمیم به تسلیح مخالفان و «سوریه ای حل کردن بحران سوریه» با احتیاط و دوراندیشی های بسیار در این باره به بن بست خورد. برانداختن سریع اسد با طولانی شدن جنگ و بدل شدن آن به باتلاقی برای به تله افکندن ایران، حزب الله و جهادگران سنی بی معنا گشت.

نتیجه‌گیری

پیامد سردرگمی سیاست خارجی آمریکا در برابر بحران سوریه (سطح خرد) طولانی شدن بحران سوریه بدون رسیدن به نتیجه مشخص است. طولانی شدن بحران سوریه شاید در ظاهر منفعی برای آمریکا داشته است (مانند مشغول داشتن ایران، حزب الله و جهادگران سنی به خود) اما آمریکا را از اهداف اصلی اش باز می‌دارد. تروریسم سنی رشد دوباره ای یافته است و جهادگرایان به افغانستان جدیدی برای تربیت نیروهای خود دست یافته‌اند. عراق ممکن است دوباره به اوضاع یک دهه قبلش یعنی سرزمینی ناامن و پناهگاه جهادگرایان ضد آمریکایی بدل شود؛ صلح اعراب و اسرائیل در وضعیت فعلی بی معنی گردیده است. رژیم غاصب اسرائیل نیز از خطرات تداوم بحران سوریه در آینده و ناامنی های حاصل از آن ایمن نیست. (پرتو و کریمی، ۱۳۹۱، ۱۸۲-۱۷۸) در حالی که آمریکا می‌توانست به صورت قاطع و صریح و با انتخابی مشخص هدفی روشن را برگزیند. این ناروشنی اهداف در سطوح میانی و کلان پیامدهای نامطلوبی برای سیاست خارجی آمریکا بر جا نهاد.

در سطح میانی و کلان آمریکا نه فقط نتوانسته هیچ یک از مسئولیت های خود در قبال حفظ امنیت جهانی را به انجام رساند بلکه با طولانی شدن بحران سوریه موقعیت متحدان خود و امنیت آنان را به خطر انداخته است. متحدان آمریکا در این باره که آیا می‌توانند به سرعت به پشتیبانی آمریکا مطمئن باشند تردید اساسی دارند. دور شدن عربستان از آمریکا و در عوض نزدیک تر شدن هرچه بیشتر ریاض به فرانسه یک نشانه از این تحول است. در مقابل و در سطح منطقه ای دشمنان آمریکا مانند جمهوری اسلامی ایران با خاطری آسوده تر و اطمینانی بیشتر به اقدامات خود در رابطه با مسائل گوناگون ادامه خواهند داد. آمریکا با سیاست خارجی و اهداف مبهم بسیار ناتوان تر از آن به نظر می‌رسد که محل نگرانی های جدی باشد. به علاوه آمریکا با نشان دادن تردید و سردرگمی موجب می‌گردد تا یکدستی در ائتلاف میان متحدانش دچار فترت و سستی گردد. آمریکا با از دست دادن هژمون خود، تحرک سیاسی قدرت های کوچک تر و در نتیجه افتراق میان آنان را ایجاد خواهد کرد. مسئله ای که خود را در ارتباط با شکاف های میان قطر، عربستان، ترکیه و اسرائیل خود را نشان می‌دهد.

همه این عوامل در سطحی کلان تر یعنی سطح بین المللی به عنوان نشانه ای از زوال قدرت جهانی آمریکا تعبیر می گردد که پیامد آن فعال تر شدن و ایستادگی بیشتر قدرت هایی چون روسیه و چین در برابر آمریکا است. آمریکا زمانی می توانست چارچوب های بین المللی را برای امنیت جهانی (مورد کوزوو) یا منافعش (عراق) نادیده بگیرد. زوال قدرت آمریکا باناتوانی اش در رهبری متحدانش و سردرگمی اش در تعریف اهداف سیاست خارجی در هر مورد همراه شده است. اگر به مورد بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و فرآیند روابط آمریکا با روسیه توجه کنیم این سردرگمی را بیشتر در می یابیم.

Archive of SID

منابع

- پرتو، امین (۱۳۹۰)، **بیداری اسلامی و امنیت ملی ایران: فرصت‌ها و تهدیدها**، تهران، انجمن ژئوپلتیک ایران
- پرتو، امین و کریمی، مصطفی بهار (۱۹۳۱)، "تاثیر انقلاب و ناآرامی در کشورهای عربی بر امنیت اسرائیل: نظر گاهی درونی"، شماره اول، سال پانزدهم
- عارف نیه‌الهام (۱۹۳۱)، **بررسی سیاست خارجی قطر در دوران پادشاهی «حمد بن خلیفه آل ثانی»**، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
- کسمائی زاده، حسین (تابستان ۱۳۹۲)، "کاربرد سلاح شیمیایی در جنگ داخلی سوریه"، فصلنامه شهر قانون، شماره ۶
- کیسینجر، هنری (۱۳۸۳)، **دیپلماسی**، ترجمه فاطمه سلطانی و رضا امینی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- "داعش پیاده‌نظام آمریکا در حمله به سوریه"، **روزنامه کیهان**، شماره ۲۰۸۸۳ ۱۳۹۳/۰۷/۰۵.
- "نقش مبهم ترکیه در بحران‌های منطقه"، **افکار نیوز**، ۱۳۹۳/۰۷/۱۵.
- Martini, Jeffrey (2013), **Syria as an Arena of Strategic Competition**, Santa Monica, RAND Corporation press.
- Jenkins, Brian Michael (2014), **The Dynamics of Syria's Civil War**, Santa Monica, RAND Corporation press.
- Jenkins, Brian Michael (2013), **The Role of Terrorism and Terror in Syria's Civil War**, Santa Monica, RAND Corporation press.
- Lynch, Marc (2013), **The Political Science of Syria's War, Middle East Political Science**, George Washington University, Carnegie Corporation press.
- O'Bagy, Elizabeth (2012), **Syria's Political Opposition**, Washington, Institute for the Study of War.
- Joseph Holliday (2012), **Syria's Armed Opposition**, Washington: Institute for the Study of War.

- Yezid Sayigh (2013), **The Syrian Opposition's Leadership Problem**, The Carnegie Middle East Center, The Carnegie Endowment for International Peace.
- Abbas William Samii (Winter 2008), "A Stable Structure on Shifting Sands: Assessing the Hizbullah-Iran-Syria Relationship", **Middle East Journal**, Vol. 62, No.1.
- Stepanova, Ekaterina (September 2012), "The Syrian Civil War: Transition Without Intervention?", **PONARS Eurasia Policy Memo**, No. 228.
- Ottaway, David (July 2013), "*The Saudi-Qatar Clash over Syria, The National Interest*", available at: <http://www.nationalinterest.org/commentary/the-saudi-qatari-clash-over-syria>
- Lynch, Marc, **Upheaval: U.S. Policy Toward Iran in a Changing Middle East**, Washington: the Center for a New American Security (CNAS)
- Teitelbaum, Jashua (23 May 2011), "Saudi Arabia, Iran and America in the Wake of the Arab Spring", **BESA Center**, Paper No. 140.
- Gause, F. Gregory, (December 2011), "Saudi Arabia in the New Middle East", **Council on Foreign Relations**, Special Report, No. 63.
- Clemons, Steve (2013), **The Middle East and North Africa in The Next Chapter: President Obama's Second-Term Foreign Policy**, edited by Xenia Dormandy, London: Chatham House (The Royal Institute of International Affairs)
- Slessor, John C. (March–April 2013), "The Air War in Libya", **Air & Space Power Journal**.
- Johnson, Adrian and Mueen, Saqeb (2012), **Short War, Long Shadow: The Political and Military Legacies of the 2011 Libya Campaign**, London: Royal United Services Institute for Defense and Security Studies (RUSI)